

به نام خداوند بخشنده ی مهربان



شیر و موش

شیری در زیر درختی خوابیده بود. موشی از راه رسید و شروع کرد به بازی کردن با دم او. شیر از خواب بیدار شد و با خشم موش را گرفت. موش با ترس و لرز گفت: «ای شیر مرا بیخس. من هم یک روز به تو کمک می‌کنم.» شیر خنده اش گرفت، فکری کرد و گفت: «موش برای من که سلطان جنگل هستم، چه کاری می‌تواند انجام دهد؟»

چندی گذشت و شکارچی ها شیر را به دام انداختند. شیر هرچه تلاش کرد، نتوانست خود را نجات دهد. همان موقع موش رسید؛ بندها را جوید و شیر را نجات داد. شیر از اینکه موش را دست کم گرفته بود، پشیمان شد و به اشتباه خود بی بُرد.

* به نظر شما چرا شیر در دام شکارچی‌ها افتاد؟

چون شیر مغرور بود و هیچ وقت فکر نمی کرد که شاید روزی سلطان جنگل هم گرفتار شود





مثل دانشمندان

در یک روز تعطیل، من همراه پدر و مادرم به پارک جنگلی رفته بودم. پدر گفت: «فصل بهار چقدر قشنگ است. نگاه کن، چقدر گیاه و حیوان اینجا است. هر کدام برای خود یک جور زیبایی دارد. خیلی از حیوانات و گیاهانی را که در کتاب خوانده بودی، امروز می‌توانی اینجا پیدا کنی. مثل دانشمندان به آن‌ها نگاه کن! کسی چه می‌داند شاید تو هم دانشمند بزرگی برای کشورت بشوی.»

پدر قدم زنان به تماشای طبیعت رفت ولی مادرم نشسته بود و اطراف را نگاه می‌کرد. من با دقت به طبیعت زیبا نگاه می‌کردم. یک سنجاقک قشنگ دیدم، ولی همین که خواستم او را بگیرم، مادرم گفت: «به این جانور زیبا چه کار داری؟»

رفتم قورباغه بگیرم. گفت: «فرزندم، به حیوان دست نزن!». دنبال یک ملخ دویدم و او را گرفتم. مادرم گفت: «تو امروز برای بازی آمدی؛ برو گردش کن.» کسی صبر کردم و گفتم: «اگر قرار است من دانشمند بشوم باید این‌ها را خوب نگاه کنم و دست و پا و شاخک‌هایشان را بشمارم.»

مادر گفت: «تو می‌خواهی دانشمند شوی، خوب است ولی باید مراقب باشی به چیزهای دیگر آسیب نرسانی.» گفتم: «این‌ها هم در این مدت دست و پای من را بشمارند، آن وقت همه دانشمند می‌شویم. من جانورشناس، آن‌ها آدم‌شناس.»





درست، نادرست

۱. روز جمعه همراه پدر و مادرم به کوهستان رفته بودیم. **نادرست**
۲. گیاهان و جانوران هرکدام یک جور زیبایی دارند. **درست**
۳. اگر قرار است من دانشمند شوم، باید از این جانوران نگهداری کنم. **نادرست**

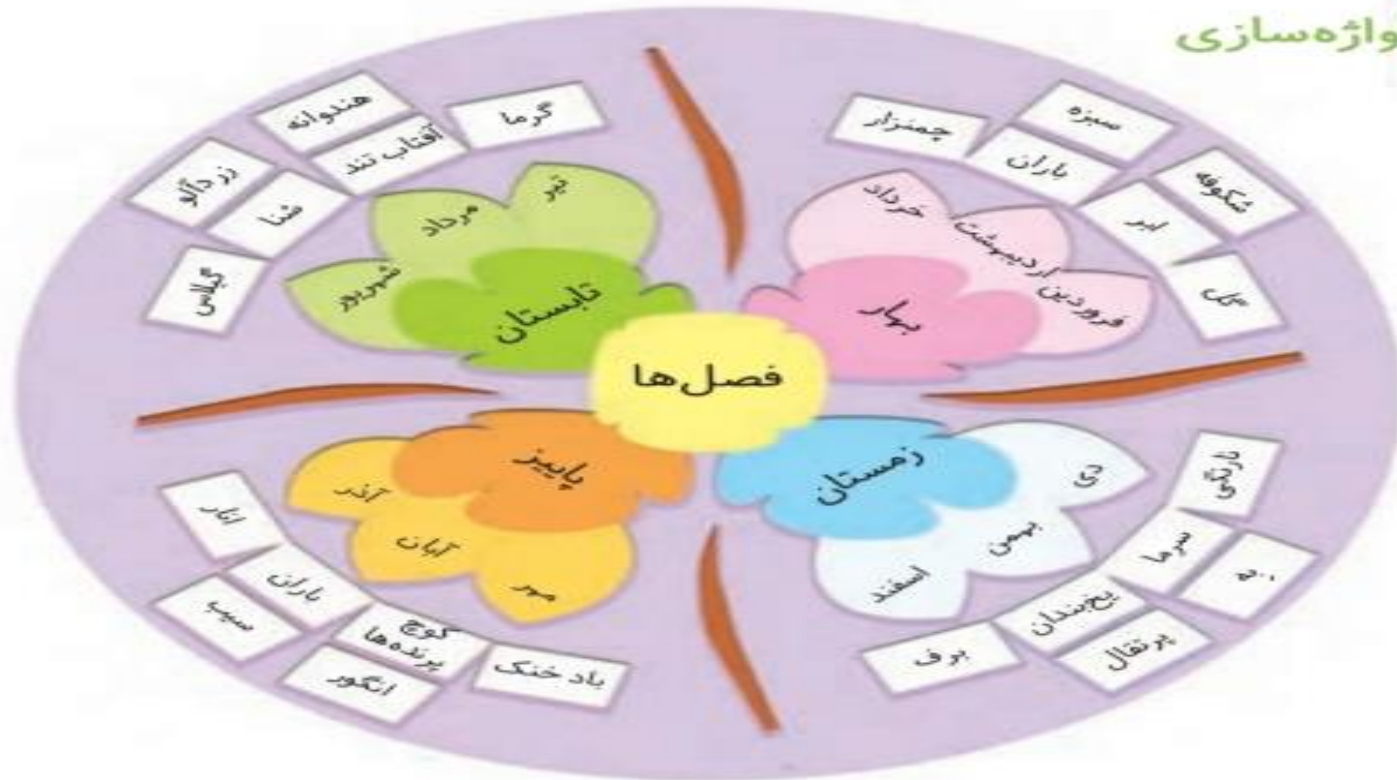


گوش کن و بگو

۱. ماجرای درس در کجا و در چه فصلی اتفاق افتاده بود؟ **در یک پارک جنگلی در فصل بهار**
۲. چه جانورانی توجه کودک کنجکاو را جلب کردند؟ **سنجاقک، قورباغه، ملخ**
۳. پیشنهاد پدر برای این که فرزندش مثل دانشمندان رفتار کند، چه بود؟ **پسرش مثل دانشمندان با دقت به حیوانات و گیاهان نگاه کند**



واژه‌سازی



بیاموز و بگو



- صدای جیک جیک گنجشکان به گوش می‌رسید.
- صدای چهجه‌ی بلبل‌ها به گوش می‌رسید.
- صدای شرشر آب را از دور می‌شنیدم.
- بچه‌ها یا هم بیج بیج می‌کردند.

حالا تو بگو



- **کلاغ** قارقار می‌کند.
- **گوسفند** بیع بیع می‌کند.
- **سبگ** هاب‌هاب می‌کند.
- **خروس** قوقولی قوقو می‌کند.

پیداکن و بگو



۱. کلمه‌هایی را که در آن‌ها نشانه‌ی «ق» وجود دارد.
۲. کلمه‌هایی را که در آن‌ها نشانه‌ی «ط» وجود دارد.

فکر کن و بگو



۱. کدام فصل را بیشتر دوست داری؟ چرا؟
 ۲. برای اینکه دانشمند شوی، چه کارهایی باید انجام بدهی؟
- باید بادقت وکنجکاوی به همه چیز نگاه کنیم**

خدا نگهدار